

هوشنگ

بخش ۱ - پادشاهی هوشنگ چهل سال بود



متن شاهنامه (بر اساس نسخه مسکو) اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی

دفتر اول

جهاندار هوشنگ با رای و داد	بجای نیا تاج بر سر نهاد
بگشت از برش چرخ سالی چهل	پر از هوش مغز و پر از رای دل
چو بنشست بر جایگاه مهی	چنین گفت بر تخت شاهنشهی
که بر هفت کشور منم پادشا	جهاندار پیروز و فرمانروا
بفرمان یزدان پیروزگر	بداد و دهش تنگ بستم کمر
و زان پس جهان يك سر آباد کرد	همه روی گیتی پر از داد کرد
نخستین یکی گوهر آمد به چنگ	به آتش ز آهن جدا کرد سنگ
سر مایه کرد آهن آبگون	کزان سنگ خارا کشیدش برون

هوشنگ

بخش ۲ - بنیاد نهادن جشن سده



ویک‌شاهنامه

متن شاهنامه (بر اساس نسخه مسکو) اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی

دفتر اول

گذر کرد با چند کس همگروه	یکی روز شاه جهان سوی کوه
سیه رنگ و تیره تن و تیز تاز	پدید آمد از دور چیزی دراز
ز دود دهانش جهان تیره‌گون	دو چشم از بر سر چو دو چشمه خون
گرفتش یکی سنگ و شد تیز چنگ	نگه کرد هوشنگ با هوش و سنگ
جهانسوز مار از جهانجوی جست	به زور کیانی رهانید دست
همان و همین سنگ بشکست گرد	بر آمد بسنگ گران سنگ خرد
دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ	فروغی پدید آمد از هر دو سنگ
ازین طبع سنگ آتش آمد فراز	نشد مار کشته و لیکن ز راز
نیایش همی کرد و خواند آفرین	جهاندار پیش جهان آفرین
همین آتش آنگاه قبله نهاد	که او را فروغی چنین هدیه داد
پرستید باید اگر بخردی	بگفتا فروغیست این ایزدی
همان شاه در گرد او با گروه	شب آمد بر افروخت آتش چو کوه
سده نام آن جشن فرخنده کرد	یکی جشن کرد آن شب و باده خورد
بسی باد چون او دگر شهریار	ز هوشنگ ماند این سده یادگار
جهانی بنیکی ازو یاد کرد	کز آباد کردن جهان شاد کرد

هوشنگ

بخش ۳ - آبادانی و آرامش شهرها هنگام پادشاهی هوشنگ



ویکی‌شاهنامه

متن شاهنامه (بر اساس نسخه مسکو) اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی

دفتر اول

از آهنگری اژه و تیشه کرد	چو بشناخت آهنگری پیشه کرد
ز دریاها، رودها را بتاخت	چو این کرده شد چارهٔ آب ساخت
به فرخندگی رنج کوتاه کرد	به جوی و به رود آبها راه کرد
پراگند پس تخم و کشت و درود	چراگاه مردم بدان برافزود
بورزید و بشناخت سامان خویش	برنجید پس هر کسی نان خویش
ز نخچیر گور و گوزن ژیان	بدان ایزدی جاه و فرّ کیان
بورز آورد آنچه بُد سودمند	جدا کرد گاو و خر و گوسفند
بکشت و بسرشان برآهیخت پوست	ز پویندگان هر چه مویش نکوست
چهارم سمورست کش موی گرم	چو روباه و قاقم چو سنجاب نرم
پپوشید بالای گویندگان	برین گونه از چرم پویندگان
برفت و بجز نام نیکی نبرد	برنجید و گسترد و خورد و سپرد
به افسون و اندیشهٔ بی‌شمار	بسی رنج برد اندران روزگار
ازو مُردری ماند تخت مهی	چو پیش آمدش روزگار بهی
شد آن هوش هوشنگ با فرّ و سنگ	زمانه ندادش زمانی درنگ
نه نیز آشکارا نمایدت چهر	نیبوست خواهد جهان با تو مهر